

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020807**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# اقسام چهارگانۀ وضع

از جهت نحوۀ تصور معنا در هنگام وضع، تقسیمی چهارگانه برای وضع مطرح شده است:

1. وضع خاص، موضوع­له خاص.
2. وضع عام، موضوع­له عام.
3. وضع عام، موضوع­له خاص.
4. وضع خاص، موضوع­له عام.

از چهار قسم فوق، قسم اول و دوم، هم ممکن و هم واقع دانسته شده است؛ قسم سوم، امکانش چندان مورد بحث نیست اما در وقوعش نزاع در گرفته است؛ قسم چهارم، اصل امکانش محل نزاع است.

پیش از ورود تفصیلی به بحث، مناسب است یک سری نکات مقدماتی روشن شود.

## امکان تصویر بیش از دو قسم برای مفاهیم

مبنای اصلی این تقسیم­بندی چهارگانه عبارت از آن است که مفاهیم را به دو گونۀ جزئی و کلّی تقسیم نموده­اند و بر اساس آن، یک تقسیم چهارگانه برای معنای متصوّر ذکر کرده­اند.

ما در صدد بیان این نکته هستیم که تقسیم دوگانۀ مفاهیم به کلی و جزئی، تقسیم کاملی نبوده و اقسام مفاهیم بسیار بیشتر از دو قسم است. برای روشن شدن مطلب، مفهوم انسان را در نظر می­گیریم:

1. مفهوم انسان گاه در جملۀ «الانسان حیوان» قرار می­گیرد؛ این انسان، از مصادیق متعدّد حکایت می­کند.
2. گاه در جملۀ «جاء انسانٌ» قرار می­گیرد؛ این انسان تنها از یک مصداق حکایت می­کند هر چند این مصداق واحد متعیّن، برای ما مشخص نیست ولی به هر حال در خارج تعیّن دارد.
3. گاه در جملۀ «جئنی بانسانٍ» قرار می­گیرد؛ این انسان، حتی تعیّن واقعی هم ندارد؛ تعین انسان در این جمله، بعد از امتثال حاصل می­شود.

سؤال اساسی آن است که آیا مفهوم انسان در هر سه مورد، مصداق کلی است یا مفهوم انسان تنها در مورد اول که از مصادیق متعدد حکایت می­کند مفهوم کلی است؟

به عبارت دیگر، ما چهار گونه مفهوم داریم:

1. مفهوم زید که حاکی از زید خارجی است.
2. مفهوم انسان در جملۀ «الانسان حیوان».
3. مفهوم انسان در جملۀ «جاء انسانٌ».
4. مفهوم انسان در جملۀ «جئنی بانسانٍ».

افزون بر این مفاهیم، یک سری مفاهیم دیگر نیز وجود دارد که لازم است مد نظر قرار گیرند.

**شاگرد**: این گونه­های چهارگانه که فرمودید، قسیم جزئی و کلی نبودند چون می­توان تمامشان را به نوعی ذیل کلی یا جزئی گنجاند.

**استاد**: ما چهار مفهوم متفاوت داریم؛ شما به کدام جزئی و به کدام کلی می­گویید؟ آیا شما به زید می­گویید جزئی یا علاوه بر زید، مفهوم انسان در «جاء انسانٌ» را نیز جزئی می­دانید؟

**شاگرد**: می­توان مفهوم زید را جزئی و مفهوم انسان در «جاء انسان» را کلی دانست چون هر چند بالفعل از کثیرین حکایت نمی­کند اما بر خلاف زید، یک نوع صلاحیت انطباق بر کثیرین را دارد؛ به عبارت دیگر می­توان کلّی را به معنای اعم از منطبق بالفعل بر کثیرین و منطبق بالقوة بر کثیرین، دانست و با این جامع­گیری مفهوم انسان در هر سه مثال را ذیل مفاهیم کلی گنجاند.

**استاد**: این بحث، یک بحث لفظی نیست؛ به هر حال مفهوم انسان در این سه جمله، سه مدل مفهوم است که از قضا تفکیک بین این سه مدل، در بحث ما تأثیر جدی دارد. در ادامه به تأثیر این تفکیک در بحث اشاره خواهیم کرد.

**شاگرد**: مگر تقسیم مفاهیم به قابل صدق بر کثیرین و غیرقابل صدق بر کثیرین یک تقسیم ثنائی نیست؛ پس چگونه می­توان قسم سومی برای آن تصویر کرد؟

**استاد**: این مطلب درست نیست. در ادامه آن را توضیح خواهیم داد. اجازه بدهید مفاهیم مختلف را یک به یک بررسی کنیم تا جواب این پرسش روشن شود.

از زاویۀ دید دیگر، با چند گونۀ دیگر از مفاهیم روبرو هستیم:

1. مفاهیمی از قبیل «یک انسان» و مانند آن که تنها از یک نفر حکایت می­کنند؛ یا مفاهیمی از قبیل «دو انسان» که از دو نفر حکایت می­کنند؛ یا مفاهیمی از قبیل «سه انسان» و ... که از سه انسان و بیشتر حکایت می­کنند؛ در اینگونه مفاهیم، تعداد محکیّ مشخص است.
2. اما یک وقت می­گوییم «انسان­های داخل اتاق»؛ در این مفهوم بر خلاف گونۀ سابق، تعداد محکیّ معیّن نیست؛ یعنی هر چند در واقع یک تعداد معینی دارد اما معلوم نیست این مقدار معیّن چه تعداد است؛ این مفاهیم در اصطلاح فقهی «کلّی فی المعیّن» نامیده می­شوند چون بهر هر حال افرادشان محدود هستند یعنی انسان­های درون اتاق قابل بیشتر شدن و کش­دار شدن نیستند.
3. گونۀ دیگر از مفاهیم، از قبیل مفهوم «انسان» هستند که صلاحیت زیاد شدن نیز دارند؛ چون مصادیق انسان الی ما لا نهایة له می­تواند ادامه پیدا کند.

پس مفاهیمی که در مقابل ما هستند، گاهی تعداد مصداقشان مشخص است؛ حال یا یکی است یا دو تا است یا سه تا است یا ...؛ ولی گاهی تعداد مصداقش برای ما مشخص نیست ولی در عالم واقع تشخص دارد همچون انسان­هایی که هم­اکنون درون اتاق هستند. و گاهی مصداقش الی ما لا نهایة له می­تواند زیاد شود همچون مفهوم انسان که مصادیقش هر چقدر هم زیاد شود ذیل مفهوم انسان قرار می­گیرد.

شایان ذکر است مفاهیمی که دارای دو مصداق هستند نیز گاهی، دو مصداقشان معیّن است همچون مفهوم «هما» که مثلاً مرجع ضمیرش زید و عمرو است؛ اما گاهی مشخص نیست مثل مفهوم «دو انسان» که در دو نفر خاص تعیّن ندارد ولی به هر حال تعداد افرادش مشخص است.

این­ها مفاهیمی بودند که یک نوع تعیّن ذاتی داشتند؛ اما یک سری مفاهیم وجود دارند که مربوط به باب امتثال و مانند آن است؛ مثلاً مفهوم «اولین نماز مأتی­به»، مفهومی است که از یک فرد حکایت نموده و آن فرد نیز تعیّن واقعی دارد هر چند در نزد من تعیّن نداشته باشد یعنی من ندانم کدامین فرد است. همچنین مفاهیمی از قبیل «دومین نماز» یا «سومین نماز»، هر کدامشان یک تعیّن واقعی دارند.

### ناصحیح بودن تقسیم مفاهیم به صادق بر کثیرین و غیرصادق بر کثیرین

این درست است که مفهوم، یا بر کثیرین صادق است یا بر کثیرین صادق نیست؛ اما ظاهراً مراد آقایان از یصدق علی کثیرین، صدق بالفعل است نه صدق شأنی و صلاحیت صدق. با عنایت به این نکته وقتی به تقسیم­بندی اولی که برای مفاهیم ذکر نمودیم و چهار گونه مفهوم تصویر کردیم، نگاه می­کنیم، از بین چهار مفهوم مورد نظر تنها «الانسان حیوان» صدق بالفعل بر کثیرین دارد در نتیجه تنها «الانسان حیوان» کلی بوده و سه مورد دیگر می­شوند جزئی؛ این در حالی است که تصویر آقایان از جزئی و تعریفی که برای جزئی مطرح می­کنند و مثال­هایی که برای جزئی می­زنند به مواردی از قبیل مفهوم «زید» اختصاص دارد که دارای تعیّن است و صلاحیت و شأنیت صدق بر کثیرین را دارا نیست. آقایان به مفاهیمی از قبیل «جاء انسانٌ» را جزئی نمی­دانند در حالی که مفهوم انسان در «جاء انسانٌ« با مفهوم انسان در «الانسان حیوان» متفاوت است لذا نمی­توان هر دو را ذیل یک حقیقت قرار داد. همچنین مفهوم «اولین نماز» یا «دومین نماز» با همین اشکال روبرو هستند.

نکتۀ دیگر آن است که در عبارت «یصدق علی کثیرین» آیا «کثیرین» شامل شامل مفاهیمی همچون «دو انسان» یا «سه انسان» نیز می­شود یا نه؟ آیا مقصود از کثیرین ما لا نهایة له است؟ این ابهامی است که در تعریف آقایان وجود دارد.

**سؤال**: آیا نمی­توان به قرینۀ مقابله با توجه به مثالی که برای جزئی می­زنند متوجه شد مقصودشان از کلی چیست؟

**پاسخ**: اشکال ما این است که آن مفهوم کلیی که در مقابل این جزئی مطرح است، گونه­های مختلفی دارد و نمی­توان تمام این گونه­ها را به یک شکل تحلیل کرد.

یک اشکال این است که معلوم نیست «کثیرین» شامل مفاهیم دو فردی نیز می­شود یا نه؟

**شاگرد**: در مفهوم «دو انسان» یک لفظ «دو» وجود دارد و یک لفظ «انسان»؛ انسانش صادق بر کثیرین است؛ به عبارت دیگر این از باب تعدد دال و مدلول است.

**استاد**: بحث سر لفظ «دو» و لفظ «انسان» نیست تا از تعدد دال و مدلول سخن بگوئید؛ این مفهوم مرکبی که در ذهن ما وجود دارد و از «دو انسان» حکایت می­کند به چه شکل است؟ اینکه برای مفهوم مرکب مورد نظر یک لفظ وضع شده باشد یا دو لفظ اهمیتی ندارد؛ حال به جای «دو انسان»، بگویید «هما» که لفظش هم واحد باشد؛ آیا مفهوم «هما» صادق بر کثیرین محسوب می­شود یا نه؟ همچنین مفهوم «هذان» که از دو چیز حکایت می­کند، صادق بر کثیرین است یا نه؟ ما فعلاً به الفاظ کاری نداریم؛ بحث از الفاظ موضوعه، مرحلۀ بعدی بحث است؛ هم­اینک صرفاً ناظر به عالم مفاهیم هستیم.

مقصود اینکه، ما با مفاهیم متنوعی روبرو هستیم که سعی کردیم این مفاهیم متنوع را ذیل یک سری تعریفات خاص بگنجانیم در حالی که این تعریفات، بسیار مبهم هستند؛ آیا مقصود از کثیرین غیر واحد است؟ اگر بگویید مقصود از کثیرین غیر واحد، است مشکلش این است که مفهوم غیر واحد، خودش به گونه­های مختلفی قابل تصویر است که با یکدیگر هم­سنخ نیستند ولی ما خواستیم با تکلف تمام این مفاهیم ناهم­سنخ را ذیل قسم واحد بگنجانیم. مراد از «یصدق علی ...» صدق بالفعل است یا صدق شأنی را نیز شامل می­شود؟ این ابهام دیگری است که در جلسۀ سابق نیز به آن اشاره کردیم.

### بازگشتی به بحث «وضع عام، موضوع­له خاص» و «وضع خاص، موضوع­له عام» با عنایت به تنوع مفاهیم

نکتۀ دیگری که باید ضمیمه شود آن است که تطبیقاتی که بحث «وضع عام، موضوع­له خاص» پیدا کرده به این شکل است که ما یک مفهوم کلی را تصور کنیم و لفظ را به ازای تک­تک افرادش قرار دهیم در نتیجه، حاصل وضع، چیزی شبیه اشتراک لفظی خواهد شد؛ یعنی علقۀ وضعیه بین لفظ و تک­تک مصادیق برقرار می­شود و لفظ به عدد افراد کلی، معنادار می­شود. پس این گونه از وضع نیز یک نوع اشتراکی لفظی محسوب می­شود هر چند این اشتراک لفظی با یک عملیة الوضع صورت پذیرفته است ولی به هر حال نتیجه­اش عبارت است از ارتباط لفظ با ما لا نهایة له.

اینکه گفتیم نحوۀ تعریف ما از مفهوم کلّی در بحث اثرگذار است، نتیجه­اش در اینجا ظاهر می­شود. ممکن است بگوییم «یصدق علی کثیرین» به معنای اعم از صدق بالفعل و صدق شأنی است یعنی هر چند الآن یک مصداق بیشتر ندارد اما شأنیت و قابلیت این را دارد که بر بیش از یک مصداق نیز صادق باشد. به طور مثال مفهوم «اولین فرزند من که متولّد می­شود» یا مثال «اول مملوک املکه» که یک مثال فقهی محسوب می­شود تنها یک مصداق دارد اما این مصداق واحد متعیّن نیست چون ممکن است زید باشد، و ممکن است بکر باشد.

اگر پدری بگوید «من نام اولین فرزندم را محمود می­گذارم» ذیل کدامین نوع از انواع چهارگانۀ وضع قرار می­گیرد؟ آیا «وضع عام، موضوع­له خاص» است یا نه؟ از یک سو می­توان مفهوم «اولین فرزند» را ذیل مفاهیم کلی قرار داد چون شأنیت و قابلیت صدق بر کثیرین دارد؛ اما از سوی دیگر تنها بر یک مصداق، انطباق فعلی پیدا می­کند لذا باید ذیل مفهوم جزئی قرار گیرد؟ اگر بخواهیم آن را ذیل مفهوم جزئی قرار دهیم آیا وضع لفظ محمود برای اولین فرزند با وضع لفظ زید برای زیدِخارجی، به یک شکل است؟ معنون خارجی زید، یک شخص خارجی متعیّن است که من لفظ زید را برایش وضع می­کنم بر خلاف اولین فرزند که از دریچۀ کلی به فرد نگاه می­شود؛ پس هر چند در اولین فرزند، یک نوع تعیّن وجود دارد اما من از دریچۀ کلی به این فرد متعیّن نگاه می­کنم لذا بین زید و اولین فرزند، تفاوت وجود دارد؟ بحث ما این است که وقتی می­خواهید به ملاحظۀ نحوۀ تصور معنای موضوع­له، تقسیم­بندی انجام دهید، باید بین مفهوم اولین فرد و مفهوم زید تفکیک کنید چون نحوۀ تصور معنا در این دو فرق دارد.

خلاصه اینکه ما با مفاهیم متنوعی روبرو هستیم که نباید تمامشان را ذیل تقسیم دوگانۀ کلی و جزئی بگنجانیم چون سبک و مدل هر یک از این مفاهیم با دیگری متفاوت است.

مثلاً «وضع خاص، موضوع­له عام» به آن شکلی که توسط مرحوم حاج شیخ[[1]](#footnote-1) تصویر شده بود، به این شکل بود که من یک شیء مبهم از دور می­بینم و می­دانم ذیل یک نوع از انواع قرار دارد اما متوجه نوعِ آن نمی­شوم؛ مقصود از نوع، جامع حقیقی بین این شیء و مشابهاتش می­باشد. من برای نوع این شیء مرئی، لفظ چغندر را وضع می­کنم. یک موقعی ما از دریچۀ جزئی تنها به یک کلّی نگاه می­کنیم اما یک موقع از دریچۀ جزئی به تمام کلیّاتی که بر این جزئی منطبق هستند نگاه می­کنیم.

به عبارت دیگر همانطور که در «وضع عام، موضوع­له خاص» که گاهی نتیجه­اش تعدّد علقۀ وضعیه بود و گاهی همچون «اولین فرزند» یا «اولین مملوک» علقۀ وضعیه­اش متعدد نمی­شد، در «وضع خاص­، موضوع­له عام» نیز می­توانیم دو حالت مختلف تصویر کنیم:

1. یک تصویر این است که بگویم لفظ را برای نوعِ منفرد این جزئی مبهم قرار می­دهم؛ مقصود از نوع منفرد، نوعی است که واحد بوده و یک مصداق بیشتر ندارد.
2. تصویر دیگر این است که بگویم لفظ را برای «کلّ جامع یندرج هذا الجزئی تحته» وضع می­کنم؛ تصویر دوم چیزی شبیه «وضع عام، موضوع­له خاص» است در جایی که نتیجه­اش تعدد علقۀ وضعیه بود؛ با این تفاوت که در اینجا بر عکس «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

خلاصه اینکه «وضع خاص، موضوع­له عام» نیز به دو شکل قابل تصویر است چون ممکن است نتیجه­اش ایجاد موضوع­له وحدانی باشد و ممکن است نتیجه­اش ایجاد موضوع­له متعدّد باشد. پس ما می­توانیم انواع و اقسام متنوعی برای وضع تصویر کنیم که هر یک با دیگری فرق داشته و باید از هم تفکیک شوند.

پس مرحلۀ اول بحث این شد که اقسام وضع، بسیار بیشتر از چهار قسمی است که توسط آقایان مطرح شده است چون مفاهیمِ قابل تصور، بسیار گسترده­تر از آن چیزی است که ایشان، تصور کرده­اند.

در قالب یک تقسیم­بندی ممکن است چنین بگوئیم که تصور مفهوم انسان به چند شکل است:

1. گاهی مفهوم انسان حاکی از مصداق واحد است و گاهی حاکی از بیشتر از واحد است.
2. در جایی که حاکی از بیشتر از واحد است، گاهی تعداد محکی مشخص است و گاهی نامشخص.
3. در جایی که تعدادِ محکی مشخص است، گاهی همچون مفهوم «یک انسان»، «دو انسان«، «هذان»، «هما» من به آن تعداد مشخص علم دارم و گاهی همچون مفهوم «کلی فی المعیّن» به تعداد آن علم ندارم هر چند در واقع تشخص دارد؛ و گاهی اینگونه نیست یعنی تعداد مصادیقش بسیار متکرّر است.
4. در جایی که مفهوم مورد نظر، از مصداق واحد حکایت می­کند، گاهی آن مصداق واحد همچون زید و بکر و عمرو تعیّن دارد؛ ولی گاهی برای من تعیّن ندارد.
5. در جایی که مفهوم واحد، نامتعیّن است، گاهی صرفاً برای من نامتعیّن است هر چند در عالم ثبوت متعیّن است \_همچون مفهوم انسان در «جاء انسانٌ» که تعیّن ثبوتی دارد ولی اثباتاً برای من نامتعیّن است\_؛ اما گاهی ثبوتاً نیز تعیّن ندارد ولی در عین حال واحد است همچون «جئنی بانسان» یا «یک لیوان آب برایم بیاور».
6. واحد بودن مصداق یک مفهوم نیز، گاهی به دلیل وحدتی است که در ذاتش وجود دارد همچون مفهوم زید و بکر و عمرو ولی گاهی به دلیل اخذ مفهوم دیگری در آن است که آن مفهوم واجد عنصر وحدت است.
7. مفاهیمی که نه ذاتاً بلکه به جهت اخذ مفهوم دیگر، حاکی از مصداق واحد شدند نیز گاهی به جهت اخذ مفاهیمی مثل «اولین انسان»، «دومین انسان»، که با وحدت ملازم هستند از مصداق واحد حکایت می­کنند ؛ اما گاهی به جهت اخذ مفاهیمی مثل «یک انسان» که نه ملازم، بلکه از اساس به معنای وحدت هستند از مصداق واحد حکایت می­کند.

با عنایت به نکات ذکر شده روشن می­شود ما با طیف وسیعی از مفاهیم روبرو هستیم که باید آن­ها را در نظر داشت.

این یکی از بحث­های مقدّماتیی بود که قصد طرح آن را داشتیم.

## تبیین اصطلاح حمل اولی و حمل شایع صناعی

بحث مقدماتی دوم ناظر به اصطلاح حمل اولی و حمل شایع صناعی است. حمل اولی و حمل شائع صناعی یک اصطلاح در منطق دارد که ظاهراً اصلش برگرفته از کلام مرحوم ملاصدرا است؛ اما یک اصطلاح دیگر برای حمل اولی و حمل شائع صناعی وجود دارد که توسط مرحوم شهید صدر[[2]](#footnote-2) مطرح شده است. اصطلاح ایشان کاملاً متفاوت است و هیچ وجهی به نظر نمی­رسد برای اینکه جعل اصطلاح ایشان را تصحیح کنیم.

حمل اولی و حمل شائع صناعی بر اساس اصطلاح مناطقه و مرحوم ملاصدرا از این قرار است:

آقایان در بحث وَحَداتِ معتبره در صدق تناقض، می­گویند ما دو جمله داریم که به حسب ظاهر هر دو درست است بدون اینکه سر از تناقض در آورد؛ از یک سو می­توان گفت «جزئی، جزئی است» چون هر شیئی در مرتبۀ ذات، خودش است لذا می­توان گفت «زید، زید است»؛ اما از سوی دیگر مفهوم جزئی، خودش کلّی است چون بر زید و عمرو و بکر و تعداد کثیری از جزئیات، قابل انطباق است. به عبارت دیگر از یک سو می­توان گفت «الجزئی، جزئیٌ» و از سوی دیگر می­توان گفت «الجزئی، لیس بجزئی» که سر از تحقق اجتماع نقیضین در می­آورد.

مرحوم ملاصدرا در جواب به این تناقض ، فرموده است برای تحقق تناقض علاوه بر وَحَدات ثمانیه، یک وحدت دیگر نیز معتبر است که عبارت است از وحدت حمل؛ یعنی حمل در هر دو قضیه باید به یک شکل باشد تا به تناقض بيانجامد و در این مثال چنین وحدتی وجود ندارد. در حمل جزئی بر جزئی، خود جزئی را در مرتبۀ ذاتش ملاحظه نموده و جزئی را بر خودش حمل می­کنیم؛ در اینجا مشکلی وجود ندارد چون حمل ذات و ذاتیات یک شیء بر آن شیء صحیح است؛ لذا به طور مثال می­توان «حیوانٌ» یا «ناطقٌ» را که از ذاتیات انسان هستند بر انسان حمل کرد. این حمل مربوط به مرتبۀ ذات مفهوم است؛ اما گاهی اوقات از این مرحله عبور نموده و جلوتر می­رویم؛ به هر حال این جزئی حاکی از مصادیق خودش می­باشد. مصادیق جزئی عبارتند از زید و بکر و خالد و ... که در مورد نحوۀ این مصداقیت توضیح خواهیم داد.

پس وقتی مرتبۀ ذات جزئی را در نظر بگیریم و حمل را به حسب مرتبۀ ذات انجام دهیم، جزئی بر جزئی حمل می­شود چون در مرتبۀ ذات، هر شیئی خودش است. اما وقتی یک مفهوم را به اعتبار حکایتش از مصادیق ملاحظه می­کنیم، جزئی بودن از جزئی سلب می­شود چون مفهوم جزئی، در مقام حکایت از مصادیق، بر کثیرین صادق است و مصادیق عدیده دارد لذا مفهوم جزئی به این اعتبار جزئی نیست بلکه کلی است. به عبارت دیگر به حمل اولی، «الجزئی جزئیٌ» ولی به حمل شایع صناعی «الجزئی لیس بجزئیٍ».

مرحوم شهید صدر حمل اولی و حمل شایع را به گونه­ای دیگر معنا نموده است که خود دوستان می­توانند به آن مراجعه کنند[[3]](#footnote-3).

## اقسام معقولات

بحث دیگری در اینجا هست که به نحو اجمالی به آن اشاره می­کنیم و تفصیلش را به کتب فلسفه و مانند آن ارجاع می­دهیم، بحث از اقسام معقولات است.

معقولات یعنی مفاهیم کلی. اهل معقول معقولات را به چند گونه تقسیم نموده­اند:

1. معقولات اولی: معقولات اولی، به مفاهیم کلیه­ای گفته می­شود که مادۀ اولیه­شان خارج است اما طی یک فرایندی به مفاهیم کلی تبدیل می­شوند؛ مثلاً ذهن انسان در مواجهه با مفهوم زید و با مقایسه نمودن آن با مفاهیم بکر و خالد و ... یک مفهوم جامع به نام انسان انتزاع می­کند. اینکه نحوۀ شکل­گیری و انتزاع مفاهیم کلی از مفاهیم جزئی به نحو تجرید است \_که قدیمی­ها مطرح می­کردند\_ یا به نحو تعالی است که \_مرحوم ملاصدرا مطرح می­کند\_ برای ما چندان اهمیت ندارد. مقصود از تجرید کنارگذاشتن ما به الامتیاز و تحفظ بر ما به الاشتراک است و مقصود از تعالی یک نوع ارتقای درجه است. در هر صورت معقولات اولی مواد خامش از خارج گرفته شده است یعنی بدون ارتباط با خارج این مفاهیم اصلاً شکل نمی­گیرند و بر خارج نیز صدق می­کنند یعنی می­گوییم «زید خارجی، انسان است»، «بکر خارجی، انسان است».
2. معقولات ثانوی منطقی: یک سری مفاهیم کلی داریم که ذهن در شکل­گیری آن­ نقش زیادی دارد؛ یکی از این مفاهیم، معقولات ثانوی منطقی هستند که مصداقشان، مفاهیم موجود در ذهن هستند؛ همین مفهوم جزئی که در این بحث در موردش سخن می­گوییم، یک معقول ثانوی منطقی است. به عبارت دیگر زید خارجی، جزئی نیست چون جزئی، وصف حاکی است نه مصداق خارجی؛ اساساً مقسمِ جزئی و کلی مفاهیم هستند نه مصادیق خارجی؛ بنابراین مصادیق مفهوم جزئی، مفاهیم موجود در ذهن هستند؛ البته موجودات خارجی نیز به تبع اینکه با مفاهیم ذهنی یک نوع ارتباط دارند، در نهایت بین این­ها یک نوع ارتباط برقرار می­شود ولی مصداق مفهوم جزئی، مفهوم زید، مفهوم بکر و مفهوم خالد است. بنابراین در قضیۀ «الجزئی لیس بجزئی» ظرف حمل قضیه نیز ذهن انسان است چون خود مفهوم جزئی مفهومی است که بر کثیرین صادق است. صدق، وصف عناوین حاکیه است لذا عالم خارج ظرف صدق و کذب نیست؛ صدق و کذب به معنای مطابقت و عدم مطابقت مفاهیم حاکیه با خارج هستند. پس معقولات ثانوی منطقی، مفاهیمی هستند که مصادیقشان در ذهن­اند و حمل این مفاهیم بر یکدیگر نیز در ذهن است.
3. معقولات ثانوی فلسفی: یک سری مفاهیم دیگر نیز وجود دارند که معقولات ثانویۀ فلسفی نام دارند؛ مفاهیمی همچون مفهوم ضرورت و امکان؛ ممکن بودن، وصف زید و بکرِ خارجی است اما بر خلاف مفهوم انسانیّت که حاکی از جنبۀ عینی و خارجی زید و بکر است، آیا امکان و ضرورت از یک وصف خارجی عینی که از خود زید و بکر متمایز است حکایت می­کند یا نه؟ پاسخ اهل معقول منفی است؛ اهل معقول می­گویند، اتصاف زید و بکر به انسانیّت با اتصاف زید و بکر به امکان متفاوت است؛ ممکن بودن هر چند وصفِ زید و بکرِ خارجی است اما وجودی منحاز از خود زید و بکر ندارد. به عبارت دیگر انسانیّت زید و بکر یک حیثیت عینی و خارجی است که تشخصاتش فرق دارد بر خلاف ممکن بودن که چنین نیست.

یکی از مسائل مشکل فلسفه و منطق، تحلیل حقیقت معقولات ثانوی فلسفی است. معقولات اولی و ثانوی منطقی، مفاهیم روشنی دارند ولی معقولات ثانوی فلسفی، مفاهیم مندمجی هستند.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در خصوص معقولات ثانوی فلسفی تعبیری دارند که یک تفسیری از قدیم در ذهن من برای تعبیر ایشان مانده است؛ علی القاعده آنچه در ذهن دارم برگرفته از مطالبی است که آقایان ابراز داشته­اند اما فرصت نکردم به کلمات ایشان مراجعه کنم.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری می­فرماید معقول ثانوی فلسفی ظرف اتصافش خارج است و ظرف عروضش ذهن است؛ فرصت توضیح مقصود از این تعبیر وجود ندارد لذا به شکل گذرا به آن اشاره نموده و توضیحش را به جلسۀ بعد موکول می­کنیم.

من تصور می­کنم ما در هر قضیه، یک جنبۀ تغایر و اثنینیت بین موضوع و محمول داریم و یک جنبۀ وحدت بین موضوع و محمول داریم؛ بر این اساس می­توان گفت ظرف عروض، ناظر به جنبۀ تغایر و اثنینیت بین موضوع و محمول است و ظرف اتصاف، ناظر به جنبۀ وحدت بین موضوع و محمول است.

بین مباحث الاصول[[4]](#footnote-4) و بحوث فی الاصول تفاوت زیادی در تقریر کلام مرحوم آقای صدر وجود دارد. ما در کلاس راهنما مباحث را می­خوانیم اما در مجلس درس، بحوث را دنبال می­کنیم چون پخته­تر و بهتر است ولی در کلاس راهنما دیدگاه قدیمی ایشان را دنبال خواهیم کرد.

این بحث­هایی که مطرح کردیم مقدمه است برای فهم کلمات مرحوم آقای صدر در بحوث.

1. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 36 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 88 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 88 [↑](#footnote-ref-3)
4. . مباحث الاصول، ج1، ق1، ص: 111 [↑](#footnote-ref-4)